

رابطه باید و هست در دیدگاه محقق اصفهانی

حسین احمدی *

چکیده

فرااخلاق به مبادی تصویری و تصدیقی علم اخلاق می‌پردازد. مباحث منطقی یکی از موضوع‌های فرااخلاقی است که به استنتاج مفاهیم و گزاره‌های اخلاقی می‌پردازد؛ بنابراین، رابطه باید و هست در دیدگاه محقق اصفهانی در زمره مباحث منطقی فرااخلاق قرار دارد که به آن پرداخته نشده است. نویسنده در این مقاله درصدد است تا دیدگاه محقق اصفهانی را درباره ارتباط جمله‌های اخلاقی تبیین و بررسی کند. محقق اصفهانی می‌کوشد جزمی بودن جمله‌های اخلاقی را اثبات کند. ایشان رابطه جمله حاوی «باید اخلاقی» و «هست اخلاقی» را رابطه استنتاجی نمی‌داند، بلکه رابطه هم‌معنایی را میان آن‌ها قلمداد می‌کند. و رابطه جمله حاوی «باید اخلاقی» و «هست غیراخلاقی» را به صورت استنتاجی می‌پذیرد و نام استنتاجش را جدل می‌نامد. ایشان، جمله‌های اخلاقی را فوق‌مظنونات و مفید تصدیق جازم می‌داند. به نظر می‌رسد اشکال بیان محقق اصفهانی، حذف معنای «ایجاد انگیزه» در «باید اخلاقی» است. کلیدواژه‌ها: فرااخلاق، جمله اخلاقی، مسئله باید و هست، یقینات، جدل.

مقدمه

این تحقیق پنج بخش دارد. بعد از بیان مقدمه، با اشاره به سیر بحث، به معانی باید و هست در دیدگاه محقق اصفهانی و صور احتمالی در ارتباط باید و هست پرداخته است؛ سپس نظریه محقق اصفهانی را در ارتباط باید و هست بررسی کرده و اشکال‌های احتمالی را طرح و بررسی نموده است و در پایان نتیجه‌گیری بحث را بیان می‌کند. این تحقیق با فرایند یاد شده به این نتیجه خواهد رسید که محقق اصفهانی درصدد است جزمی بودن جمله‌های اخلاقی را اثبات کند. ایشان رابطه

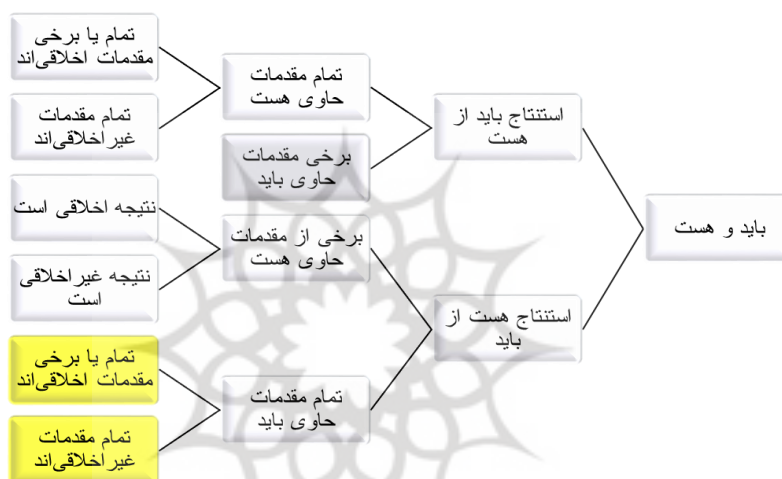
جمله حاوی «باید اخلاقی» و «هست اخلاقی» را رابطه استنتاجی نمی‌داند، بلکه رابطه هم‌معنایی را میان آن‌ها قلمداد می‌کند. ایشان رابطه جمله حاوی «باید اخلاقی» و «هست غیر اخلاقی» را به صورت استنتاجی می‌پذیرد و نام استنتاجش را جدل می‌نامد. ایشان، جمله‌های اخلاقی را فوق‌مضنونات و مفید تصدیق جازم می‌داند. به نظر می‌رسد اشکال بیان محقق اصفهانی، حذف معنای «ایجاد انگیزه» در «باید اخلاقی» است.

معانی باید و هست در دیدگاه محقق اصفهانی

مباحث منطقی فرااخلاق عبارت‌اند از مباحثی که به استنباط و استنتاج مفاهیم و گزاره‌های اخلاقی مربوط است؛ مانند بررسی نحوه ارتباط جمله‌های اخلاقی با یکدیگر و با جمله‌های غیر اخلاقی که می‌توان آن‌ها را به دو دسته، تقسیم کرد؛ الف. استنتاج باید از هست و ب. استنتاج هست از باید.

در مسئله «باید و هست»، دو تلقی از «باید» و دو تلقی از «هست» وجود دارد؛ گاهی از «باید»، تنها جمله‌های الزامی - نه ارزشی - قصد می‌شود و گاهی به تمام جمله‌های اخلاقی - اعم از ارزشی و الزامی - اطلاق می‌شود (جوادی، ص ۲۲). همچنین گاهی «هست»، جمله‌های ارزشی - نه الزامی - را دربرمی‌گیرد^۱ و گاهی به جمله‌های واقع‌نما اطلاق می‌شود (همان، ص ۲۴). اگرچه اکثر اندیشمندان، از «باید»، تمام جمله‌های اخلاقی و از «هست»، جمله‌های واقع‌نما را قصد کرده‌اند، اما برخی بیانی دیگر دارند. این تحقیق با توجه به تفاسیر مختلف از «باید» و «هست» و امکان بحث در تمام صور، دیدگاه حداکثری را در نظر می‌گیرد تا پژوهشی کامل‌تر از برخی تحقیق‌های دیگر ارائه دهد. به عبارت دیگر این تحقیق، رابطه منطقی جمله‌های اخلاقی با جمله‌های واقع‌نما و رابطه منطقی جمله‌های حاوی «باید اخلاقی» با جمله‌های حاوی «هست اخلاقی» را در دیدگاه محقق اصفهانی بررسی می‌کند.

با توجه به این بیان، هر کدام از دسته‌بندی‌های فوق را می‌توان به دسته‌های دیگر نیز تقسیم کرد، طوری که هر جمله اخلاقی از جمله‌های اخلاقی دیگر یا از جمله‌های غیر اخلاقی استنتاج شود و اینکه تمام مقدمات از گزاره‌های حاوی هست تشکیل شده باشند یا برخی از آنها از هست و برخی از باید تشکیل شوند. دسته‌بندی موارد فوق، نمودار ذیل را تشکیل می‌دهد.



نمودار ۱

نمودار ۱ می‌تواند با دسته‌بندی ارائه شده، تمام دیدگاه‌ها را دربرگیرد، اگرچه برخی از دسته‌های فوق، در نظر برخی، مصداق ندارد و تناقض‌گویی به حساب می‌آید. به عنوان مثال، اندیشمندانی که تمام جمله‌های اخلاقی را در زمره جمله‌های انشایی و حاوی «باید» به حساب می‌آورند، جمله‌های حاوی «هست» را، جمله‌های غیر اخلاقی و واقع‌نما می‌شمارند (مطهری، ج ۱۳، ص ۷۰۶ و ص ۷۱۲؛ ج ۲۲، ص ۳۰؛ جوادی آملی، ص ۲۸ و ۳۴؛ سبحانی، ص ۱۰)؛ با توجه به نظریه‌ها، برخی صورت‌های نمودار فوق، متناقض است؛ مانند مواردی که از طرفی مبین جمله حاوی «هست» است و از طرف دیگر اخلاقی به حساب می‌آید.

مواردی مانند اینکه جمله حاوی «باید اخلاقی» از مقدماتی متشکل از «باید» نتیجه گرفته شود، مورد توافق همگان است و مورد بحث ارتباط باید و هست نخواهد بود؛ زیرا مقدمه از جمله حاوی «باید» تشکیل شده است و بحث ارتباط «باید» و «باید» به حساب می‌آید و همچنین

مواردی که جمله حاوی «هست» از مقدمات حاوی «هست» به دست آید، بحث ارتباط «هست» و «هست» خواهد بود.

با توجه به این بیان، چهار صورت احتمالی از نمودار فوق مورد بحث این تحقیق خواهد بود که صورت‌های چهارگانه عبارت‌اند از: ۱. آیا جمله اخلاقی حاوی «باید» از جمله‌های اخلاقی حاوی «هست»، استنتاج می‌شود؟ مانند اینکه از جمله «عدالت داشتن خوب است» نتیجه بگیریم که «باید عدالت داشت»؛ ۲. آیا جمله اخلاقی حاوی «باید» از جمله‌های غیراخلاقی حاوی «هست» نتیجه گرفته می‌شود؟ مانند «عدالت داشتن انسان را به کمال می‌رساند»، پس «باید عدالت داشت»؛ ۳. آیا جمله اخلاقی حاوی «هست» از مقدماتی که حداقل برخی از آن‌ها جمله‌های اخلاقی حاوی «باید» باشند، استنتاج می‌شود؟ (در این صورت فرقی نمی‌کند که دیگر مقدمات حاوی «هست» باشند یا نه و برخی از مقدمات اخلاقی و برخی دیگر غیراخلاقی باشند. زیرا حداقل یک مقدمه حاوی «باید اخلاقی»، نتیجه حاوی «هست» را ارائه داده است.) مانند اینکه از جمله «باید عدالت داشت» نتیجه بگیریم که «عدالت داشتن خوب است»؛ ۴. آیا جمله غیراخلاقی حاوی «هست» از مقدماتی که حداقل برخی از آن‌ها جمله‌های اخلاقی حاوی «باید» است، استنتاج می‌شود؟ مانند اینکه از جمله «باید عدالت داشت» نتیجه بگیریم که «عدالت داشتن، انسان را به کمال می‌رساند».

درباره باید و هست توضیح داده شد، اکنون به برخی نظریه‌های محقق اصفهانی که به «مسئله باید و هست» مربوط است، پرداخته می‌شود. ایشان از یقینات، ضروریات و از مشهورات به معنای اخص، مشهورات غیرضروری را قصد می‌کند و جمله‌های اخلاقی را بدیهی نمی‌داند، ولی نظری می‌داند و معتقد است جمله‌های اخلاقی مانند «عدالت داشتن خوب است» و «ظلم کردن بد است»، مفید تصدیق جازم هستند و از مضمون‌ات نیستند (احمدی، ص ۲۸ تا ۲۸). دلیل این انتساب ذیل تبیین نظریه ایشان آمده است. برخی کتاب‌های فارسی به طور مستقل، به ارتباط منطقی «باید و هست» پرداخته‌اند و برخی، جزئی از کتاب را به این امر اختصاص داده‌اند؛ اما هیچ کتاب یا مقاله‌ای به نظریه محقق اصفهانی در این موضوع نپرداخته است.

نظریه محقق اصفهانی

در این قسمت به نظریه محقق اصفهانی درباره چهار صورت از رابطه «باید» و «هست»، که در معنای باید و هست در دیدگاه ایشان تشریح شد، پرداخته می‌شود. با توجه به اینکه ایشان معنای

«باید» را به «خوب» ارجاع می‌دهد (اصفهانی، ۱۳۷۴، ص ۳۱)، تمام جمله‌های اخلاقی را حاوی «هست» می‌داند و استنتاج «باید» اخلاقی از «هست» اخلاقی (صورت اول) و برعکس آن (صورت سوم) را استنتاجی نمی‌داند بلکه جمله حاوی «هست» اخلاقی را معنای جمله حاوی «باید» اخلاقی می‌داند و رابطه استنتاجی «باید» و «هست» به صورت منطقی برای دو صورت یاد شده برای ایشان قابل طرح نیست. زمانی که معنای جمله «عدالت داشتن واجب است»، جمله «عدالت داشتن خوب است» باشد، دو جمله یاد شده از یکدیگر نتیجه گرفته نمی‌شوند بلکه یکی معنای دیگری است.

صورت دوم و چهارم از رابطه «باید» و «هست» یعنی استنتاج جمله حاوی «باید» اخلاقی از «هست» غیر اخلاقی و برعکس قابل طرح و بحث است. مانند «عدالت داشتن، انسان را به کمال می‌رساند» نتیجه می‌دهد که «عدالت داشتن، ضرورت دارد» و برعکس آن. محمول جمله اول - کمال - از مفهومی غیر از مفاهیم ارزشی و الزامی تشکیل شده است، در حالی که جمله اخلاقی جمله‌ای است که محمولش یکی از مفاهیم ارزشی مانند خوب، بد، درست و نادرست یا مفاهیم الزامی مانند باید، نباید و وظیفه باشد؛ پس این جمله، غیر اخلاقی به‌شمار می‌آید. اما می‌توان معنای اخلاقی بودن جمله‌های اخلاقی را وسیع‌تر در نظر گرفت و این جمله را نیز اخلاقی به حساب آورد. در هر صورت بیان استدلال یاد شده، مشروط به فهم کلام محقق اصفهانی در باب استدلال در این گونه جمله‌هاست که در اینجا به آن پرداخته می‌شود.

محقق اصفهانی با تحویل برد معنای «باید» به «خوب» (همان، ص ۳۱)، معنای جمله «باید عدالت ورزید» را با جمله «عدالت داشتن خوب است» یکسان می‌داند و معنای آن دو جمله مطابق نظر ایشان عبارت است از «رفتار عادلانه، استحقاق مدح دیگران را دارد»؛ ولی این جمله از واقعیت خارجی خبر نمی‌دهد، بلکه بنای عقلایی را اطلاع‌رسانی می‌کند که عقلاً برای حفظ واقعیت خارجی - حفظ نظام و بقای نوع بشر - حکمی را وضع کرده‌اند.

بنای عقلاً بر سه واقعیت خارجی استوار است که عبارت‌اند از: الف. کسی که به عدالت رفتار کند، رفتار عادلانه او سبب جذب مصلحتی خواهد بود و این مطلب، واقعیت خارجی دارد و از وجدانیات به‌شمار می‌آید، ولی مقصود از «عدالت داشتن خوب است»، این مطلب نیست (همان، ص ۳۱۳ و ۳۱۴)؛ ب. سازگاری نفس انسان با حفظ مصالح نیز واقعیت و حقیقت دارد؛ ج. هر انسانی، خود را دوست دارد و به عبارت دیگر حب ذاتی داشتن بشر حقیقتی انکارناشدنی است؛ بنابراین جلب مصلحت و دفع مفسده که با نفس سازگار است، محبوب بشر و مورد توافق همگان

است و مورد نزاع و محل بحث نیست (همان، ص ۳۱۳ و ۳۱۴). اکنون سؤال می‌شود چگونه این واقعیت پابرجا می‌ماند؟ و به عبارت دیگر با چه قانونی می‌توان نظام و مصلحت نوع بشری را محفوظ نگه داشت؟ عقلا برای حفظ آن واقعیت، قانونی را وضع کرده‌اند که با مستحق مدح دانستن فاعل عدالت و مذموم دانستن فاعل قباح، نظام و مصالح نوع بشری را محفوظ نگه دارند، بنابراین، قانون آنها یا همان بنای عقلا می‌گوید: «به عدالت رفتار کردن، استحقاق مدح دیگران را دارد و به ظلم رفتار نمودن، استحقاق ذم دیگران را دارد». با دقت در جمله مذکور می‌توان فهمید قانون آنها همان جمله «به عدالت رفتار کردن، استحقاق مدح دیگران را دارد» است که به معنای «باید عدالت ورزید» است؛ بنابراین احکام اخلاقی با فرایند مذکور مبین بنای عقلایند.

به نظر محقق اصفهانی اگر چه محبوب بودن مصالح بشری نزد انسان‌ها اقتضای استحقاق مدح فاعل آن را دارد و این واقعیت انکارناشدنی است، ولی این اقتضا محل نزاع نیست، زیرا این استحقاق حاصل از سببی است که شأنی حیوانی دارد و صدور آن به عنوان احکام اخلاقی از عقلا و شارع مقدس سر نمی‌زند، صدور احکام اخلاقی که با شأن عقلا و شارع مقدس به عنوان رئیس عقلا سازگار باشد، اقتضای غایت و مقدمه آن است که محل بحث است و به هدف حفظ نظام و بقای نوع، احکام اخلاقی صادر می‌شود (همانجا و ص ۳۱۸ و ۳۱۹).

توضیح مطلب فوق، این است که هر فعلی به یکی از دو صورت ذیل اقتضای مدح یا ذم خواهد داشت: الف. به نحو اقتضای سبب و مسبب؛ ب. به نحو اقتضای غایت و صاحب غایت - مقدمه آن -. اقتضای نوع اول مانند این است که شخصی به شخصی دیگر ظمی کرده باشد، چون این ظلم با نفس او ناسازگار است و هر شخصی حالت انفعالی دارد، درد حاصل از ظلم، حس انتقام از ظالم را ایجاد می‌کند و انتقام سبب تشفی خاطر مظلوم می‌شود. در این حالت، نكوهش کردنِ ظالم توسط مظلوم، طبیعی و جزو علت و معلول‌های واقعی به‌شمار می‌آید که در حیوانات نیز هست؛ در تأیید بیان فوق می‌توان گفت به همین دلیل است که هر حیوانی برای دفاع، تمام قدرت خود را به کار می‌گیرد و در صورت متضرر شدن در مقام تلافی برمی‌آید، بنابراین، این نوع اقتضای استحقاق مدح یا ذم، شأنی حیوانی دارد، در حالی که خوب اخلاقی بسیار بالاتر از چنین شأنی خواهد بود. از این رو محقق اصفهانی صورت دوم از اقتضانات فوق را برای بنای عقلا می‌پذیرد و قانون عقلا را مقدمه‌ای می‌داند که سبب حفظ نظام و بقای نوع بشر خواهد شد. کلام ایشان چنین است:

أن اقتضاء الفعل المحبوب و الفعل المكروه للمدح و الذمّ على أحد نحوین: إمّا بنحو اقتضاء السبب لمسببه و المقتضى لمقتضاه، أو بنحو اقتضاء الغاية لذی الغایة. ... و الاقتضاء بالمعنی الثانی هو محلّ الكلام بین الأشاعرة و غیرهم، و ثبوته منحصر فی الوجه المشار إليه مراراً من أن حفظ النّظام و بقاء النوع المشترك بین الجميع محبوب للجميع و خلافه مکروه للجميع، و هو يدعو العقلاء إلى الحكم بمدح فاعل ما فیة المصلحة العامّة و ذمّ فاعل ما فیة المفسدة العامّة، و علی ما ذکرنا فالمراد بأنّ العدل يستحقّ علیه المدح و الظلم يستحقّ علیه الذمّ هو أنّهما كذلك عند العقلاء و بحسب تطابق آرائهم لا فی نفس الامر (همان، ص ۳۱۳ و ۳۱۴). اینکه فعل پسندیده اقتضای مدح و فعل ناپسند اقتضای ذم دارد به یکی از دو صورت ذیل است؛ یا به صورت سببی است که اقتضای مسببش را دارد یا به صورت نتیجه‌ای است که مقدمه‌اش را مقتضی است. ... و اقتضای یاد شده به صورت دوم، محل نزاع میان اشاعره و دیگران است و تحقیقش منحصر است در صورتی که مکرراً به آن اشاره شد و عبارت است از حفظ نظام و بقای نوع بشر که پسندیده تمام انسان‌هاست و خلافش قبیح نزد تمام انسان‌هاست و این واقعیت، عقلاً را دعوت می‌کند تا فاعل فعلی که مصلحت عمومی را دارد مدح و فاعل فعلی که مفسده عمومی را دارد، ذم نمایند. و بنابر آنچه گفتیم پس مراد از اینکه «عدالت داشتن استحقاق مدح را دارد و ظلم کردن استحقاق ذم را دارد» این است که عدل داشتن و ظلم کردن نزد عقلا و به حسب توافقتشان چنین استحقاقی را دارند، نه به جهت نفس الامر [اگرچه این نفس الامر سبب حکم عقلا شده باشد].

ثابت یا متغیر بودن حکم عقلا

محقق اصفهانی معتقد است «حسن عدل» و «قبح ظلم» مبین توافق عقلاست، نه نفس الامر. اگر از محقق اصفهانی سؤال شود که توافق عقلا در این حکم از چه چیزی حاصل شده است، ایشان چه پاسخی خواهد داد؟ آیا به نظر ایشان این حکم مانند چراغ قرمز راهنمایی و رانندگی است که عقلا برای مصلحت عمومی، آن را نشانه‌ای برای توقف، جعل می‌کنند یعنی یک نشانه اعتباری برای رسیدن به مصلحت عقلی و واقعی است. یا اینکه این حکم واقعی وجود دارد ولی به حکم واقعی توجهی نیست و از آنجایی که این جمله، در زمره مشهورات است، تنها به بنای عقلا بودن آن توجه می‌شود؛ مانند اینکه حفظ محیط زیست واجب است و به صورت واقعی مصلحت عمومی را در پی دارد و وجوبش به صورت ضرورت بالقیاس است یعنی اگر کسی به دنبال مصلحت عمومی باشد، حفظ محیط زیست واجب می‌داند و این وجوب، به جعل عقلا نیازی

ندارد ولی با وجود این واقعیت، به دلایلی مانند تأکید بر آن، عقلاً نیز به وجوب حفظ محیط زیست حکم می‌کنند. یعنی حکم جعلی است در عین وجود حکم واقعی برای رسیدن به مصلحت عمومی یا حفظ آن.

محقق اصفهانی پاسخ دوم را صحیح می‌داند؛ زیرا اولاً اگر حکم «عدالت داشتن ضرورت دارد» مانند چراغ قرمز، اعتباری باشد، باید امکان تغییر آن برای برخی جوامع یا زمان‌ها وجود داشته باشد، ولی این امکان وجود ندارد و محقق اصفهانی این استحقاق مدح و ذم را مورد قبول همه می‌داند، نه مشروط به مکان و زمان؛ بلکه ایشان، آن را برای همگان و همیشگی قلمداد می‌کند (همان، ص ۳۱۴). ثانیاً این توافق را حاصل از درک عقلایی می‌داند که می‌تواند مصالح و مفاسد واقعی را درک کنند بدین صورت که عاقلان واقعیتی را کشف می‌کنند و توافقشان بیانی دیگر از همان واقع است که این توافق بر واقعیت، فواید جدیدی را مانند تأکید بر حکم واقعی دربردارد. محقق اصفهانی با اشاره به اینکه عدل، استحقاق مدح را دربر گرفته است و ظلم، استحقاق ذم را دربر گرفته است، بر نامتغیر بودن این استحقاق تصریح کرده است (همان، ص ۳۱۴).

باید توجه داشت چنانچه درباره لزوم واقعی، دستوری صادر شود یا قراردادی وضع گردد، آن را از واقعی بودن خارج نمی‌کند؛ زیرا لزوم واقعی ناظر به رابطه واقعی کار با نتیجه مثبت آن است که با صرف نظر از دستور و قرارداد نیز برقرار است. برای مثال اگر دزدی امنیت اجتماعی را تهدید می‌کند، منع قانونی دزدی و وضع قوانین حقوقی برای مجازات دزد، لزوم پرهیز از دزدی برای تأمین امنیت اجتماعی را غیر واقعی نمی‌سازد (مصباح، ص ۷۴ و ۷۵). ولی رابطه واقعی داشتن، غیر از بدیهی بودن آن است، یعنی در مقام ثبوت، واقعیت دارد، ولی در مقام اثبات، ضروری نیست و به اثبات احتیاج دارد. «عدالت داشتن ضروری است» از تأدیبات صلاحیه و در زمره مشهورات است، بنابراین مانند اولیات علاوه بر واقعیت، بر پایه شهرت نیز بنا شده است، ولی تمایزش با اولیات در این است که این واقعیت، ضروری و بدیهی نیست، بلکه به اثبات احتیاج دارد. با بیان فوق تمایز تأدیبات صلاحیه با اولیات در نظریه محقق اصفهانی مشخص می‌شود که اولیات از طرفی مشهورند و از طرفی مبین واقعیت خارجی، ولی محقق اصفهانی در اولیات، دست از واقعیت نمی‌کشد! بلکه به هر دو جهت جمله - مشهور بودن و واقعی بودن آن - توجه دارد، ولی درباره تأدیبات صلاحیه، جمع این دو جهت را در یک جا نمی‌پذیرد، تا با این نظریه بر جهت نظری بودن تأدیبات صلاحیه اشاره کند. کلام ایشان چنین است:

و أما دخول القضية الواحدة في الضروريات و المشهورات فهو صحيح لكنه لا في مثل ما نحن فيه، بل مثاله كالأوليات التي يحكم بها العقل النظري و يعترف بها الجميع، فمن حيث الأولوية يقينية برهانية، و من حيث عموم الاعتراف بها مشهورة بالمعنى الأعم (اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۱۵).

اهمیت اعتبار عقلا

پرسش دیگری که حائز اهمیت است و باید به آن پاسخ داد این است که با توجه به واقعی بودن استحقاق مدح داشتن عدالت داشتن، طرح توافق عقلا و اعتباری کردن آن، چه اهمیتی دارد؟ محقق اصفهانی با طرح توافق عقلا، نشان می‌دهد اولاً این رابطه واقعی، هنوز محقق نشده است و غایت فعل که حفظ نظام و بقای نوع بشر است، محفوظ می‌ماند. به عبارت دیگر برای اینکه شبیه ایجاد نشود که این رابطه محقق شده است و برخی فکر کنند رابطه ضرورت بالغیر است که میان هر سبب و مسببی واقع می‌شود، ایشان مطابق این توافق را غیر از رابطه واقعی می‌داند و آن را توافق عقلا قلمداد می‌کند. ثانیاً ایشان با طرح توافق عقلا، جنبه اثباتی قضیه را توجه می‌دهد که تأدیبات صلاحیه، ضروری و بدیهی نیستند و محتاج اثبات هستند. ثالثاً جهت مشهور بودن قضیه را تبیین می‌کند. رابعاً با اعتبار عقلا، بر حکم واقعی تأکید می‌کند و بر اهمیت تحقق آن تأثیر می‌گذارد.

فرایند استدلال در نظریه محقق اصفهانی

بعد از تبیین کلی از نظریه محقق اصفهانی، فرایند استدلال این گونه می‌شود: جمله «عدالت داشتن ضروری است» یعنی «عدالت داشتن خوب است» و هر دو جمله می‌فهمانند که «عدالت داشتن، استحقاق مدح دارد». یعنی استحقاق مدح به سبب عدالت داشتن است و این جمله مبین رابطه سبب و مسببی است، اما باید توجه داشت که استحقاق مدح دو گونه است، اگر استحقاق مدح، شخصی^۲ باشد، جمله فوق بدیهی است و به بیان محقق اصفهانی از وجدانیات است؛ ولی در این صورت، جمله فوق در زمره جمله‌های خوب اخلاقی نخواهد بود، زیرا استحقاق مدح یاد شده حاصل از شأن حیوانی است.

اگر استحقاق مدح برای عدالت داشتن، شخصی نباشد، بلکه عقلایی^۳ باشد، در این صورت جمله فوق، بدیهی و وجدانی نیست، ولی واقعی است و به استدلال احتیاج دارد و جمله «عدالت داشتن ضروری است» در زمره جمله‌های حاوی باید اخلاقی است. اگر جمله فوق، حاصل از

- اعتبار و بنای عقلا باشد، جمله اعتباری و نتیجه، حاصل از استنتاج است و جدل به شمار می آید. ولی این مقدمه را می توان واقعی در نظر گرفت و آن را حاصل از استدلال نظری به شمار آورد.
۱. هر انسانی خودش و کمال خودش را دوست دارد، زیرا حب ذات به صورت تکوینی در همه انسانها وجود دارد (این جمله تکوینی و حاوی «هست» به شمار می آید)؛
 ۲. هر فعلی که به کمال انسان کمک کند نیز محبوب اوست؛
 ۳. نظم اجتماعی به انسان کمک می کند تا به کمال برسد؛
 ۴. هر چیزی که سبب نظم شود، استحقاق مدح دارد. زیرا شکر منعم واجب است و استحقاق مدح داشتن ناظم، از مصادیق شکر منعم است؛
 ۵. عدالت داشتن سبب نظم می شود. این جمله تحلیلی است که عدالت داشتن یعنی اعطاء کل ذی حق، حقه و نظم نیز یعنی هر چیزی سر جای خود قرار گیرد، در نتیجه جمله فوق به این معناست که اگر حق افراد داده شود، حق افراد داده شده است؛
 ۶. بنابراین، عدالت داشتن استحقاق مدح دارد.
- علاوه بر استدلال فوق، انسانهای عاقل نیز عدل را دوست دارند و از ظلم متنفرند و عادل را مستحق مدح و ظالم را مستحق ذم می دانند تا عدل در جامعه رواج یابد و از ظلم اجتناب گردد. بیان محقق اصفهانی در اثبات آن، این گونه است که:
- هو أن كون العدل و الإحسان مشتملة على مصلحة عامة ينحفظ بها النظام و كون الظلم و العدوان مشتملاً على مفسدة عامة يختل بها النظام و لذا عم الاعتراف بهما من الجميع أمر مدرک بحسب تفاوت أفراد الإحسان و الإساءة من حيث تعلقهما بما يناسب قوة من القوی (اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۱۴-۳۱۳).
- با توجه به اینکه معرفت شناسی به یقینی بودن یک جمله می پردازد یعنی ارزش معرفتی یک جمله را بیان می کند که گاهی از آن به یقینی بودن ماده و مقدمات یک استنتاج یاد می شود ولی منطق صوری به مباحث صورت و شکل قیاس می پردازد و صحت شکل قیاس را بررسی می کند. و نیز با توجه به اینکه بحث این مقاله منطقی است، به صحت شکل قیاس در رابطه باید و هست می پردازد و گاهی طردا للباب به یقینی بودن مقدمات پرداخته است. به عبارت دیگر، گاهی عبارت «عدالت داشتن خوب است» را از «باید عدالت داشت» نتیجه می گیرد و گاهی برعکس. از آنجایی که نمی توان رابطه استنتاجی طرفینی میان مقدمه و نتیجه برقرار نمود و همیشه یک طرف

دلیل طرف دیگر است، پس بررسی این چنینی نشان از توجه نداشتن به ماده قیاس است و تنها به بررسی صحت شکل قیاس پرداخته شده است.

با توجه به بیان فوق می توان بیان دیگری از فرایند استدلال برای اثبات «عدالت داشتن استحقاق مدح دارد» به روش برهان خلف است. خلاف نتیجه این است؛ کسی که اشیا را سرجایش قرار می دهد، لازم نیست مدح شود که خود دو مصداق را دربردارد. نخست آنکه لازم است ذم شود و دوم آنکه مدح و ذمش لازم نیست و هر دو به دلیل آنکه با حفظ نظام نمی سازد، مردود است. زیرا حفظ نظام بدین معنا بود که هر چیزی سر جایش قرار گیرد و نظم خود را داشته باشد، پس عادل مستحق مدح است، ثابت می شود.

هر کس که سبب حفظ نظام و بقای نوع بشر شود، مستحق مدح است (این مقدمه رابطه غایت و مقدمه آن را بیان می کند که این مصلحت عقلایی واقعیت دارد و عقلا آن را درک می کنند و بر اساس آن حکم می کنند).

الف. مستحق مدح دانستن عادل، سبب حفظ نظام است (مستحق مدح دانستن عادل، یکی از مصادیق نظم است. به عبارت دیگر اعطای کل ذی حق حقه بر آن است که عدالت داشتن، استحقاق مدح دارد و در برهان فوق اثبات شد)؛

ب. برای تحقق معلول - حفظ نظام - وجود علت - مستحق مدح دانستن عادل - ضروری است (فرعی از اصل علیت که بدیهی است).

نتیجه: مستحق مدح بودن عادل ضروری است.

مطابق نظر محقق اصفهانی، «مستحق مدح بودن عادل ضروری است» یعنی «عدالت داشتن مستحق مدح است» و جمله اخیر به معنای جمله «عدالت داشتن خوب است» و «عدالت داشتن ضروری است» در دیدگاه ایشان است.

بیان فوق صورت دوم رابطه «باید» و «هست» را به دو بیان مختلف تبیین کرد. صورت چهارم که از جمله حاوی «باید» اخلاقی، جمله حاوی «هست» نتیجه گرفته شود، با برهان خلف و استفاده از بیان فوق قابل استدلال است. یعنی «عدالت داشتن ضروری است» نتیجه می دهد که «عدالت داشتن سبب کمال می شود». طبق برهان خلف، اگر بگوییم «عدالت داشتن موجب کمال نمی شود» یعنی یا حالت ایستایی دارد یا موجب نقص می شود و از آن جایی که هر فعل اخلاقی یا موجب کمال می شود یا نقص، حالت ایستایی نخواهد داشت و از آنجایی که اگر حالت نقص

داشته باشد، با ضروری بودن آنکه فرض مقبول این برهان بود، مخالف است، بنابراین، عدالت داشتن موجب کمال و این صورت از استدلال نیز در نظریه محقق اصفهانی قابل تبیین است.

ثبوت احکام اخلاقی

اگر کسی اشکال کند که واقعی بودن رابطه غایت و مقدمه آن سبب ثبات احکام اخلاقی نمی‌شود، زیرا ثبات و واقعیت رابطه به ثبات و واقعی بودن طرفین آن بستگی دارد؛ به عنوان مثال ممکن است من از فعل کسی راضی باشم و غایت فعل او رضایت من باشد، ولی این فعل مورد رضایت دیگری نباشد. پس این رضایت ثبات ندارد ولی اگر این رضایت، سلیقه‌ای و دستوری نباشد و بر واقعیت ثابتی مبتنی باشد، ثابت خواهد بود. محقق اصفهانی برای رفع این شبهه، رابطه غایت با مقدمه آن را که مبین مصلحت عقلایی است، قابل قبول برای جمیع می‌داند، یعنی همه قبول دارند که عدالت داشتن مستحق مدح است و این استحقاق سبب حفظ نظام می‌شود، ایشان به این جمله بسنده نمی‌کنند، بلکه قبول همگانی را بر پایه عقل استوار می‌کنند پس تمام عقلا به واسطه عاقل بودن و حکم عقل قبول دارند، نه اینکه این استحقاق مدح تنها مبتنی بر رضایت عمومی آنان باشد، بلکه بنای عقلا آن را بر اساس مصلحت عقلایی قبول دارند، نه اینکه این مصلحت قراردادی و تنها مبتنی بر توافق باشد، بلکه آنچه مورد توافق است، قبول رابطه واقعی است که میان استحقاق مدح و مصلحت عقلایی برقرار شده است به عبارت دیگر عاقلان استحقاق مدح را از درون عدل استخراج می‌کنند و عدل این استحقاق مدح را دربر گرفته است (همانجا). بیان دیگر در واقعی بودن مصلحت عقلایی این است که آیا اگر عقلا بر چنین رابطه‌ای توافق نداشتند، این مصلحت وجود نداشت؟ با بیان استدلال فوق مشخص شد محقق اصفهانی و همه عقلا بر وجود واقعی این مصلحت عقلایی دست صحت می‌گذارند.

برهانی نبودن تأدیبات صلاحیه

محقق اصفهانی تصریح می‌کند که استدلال‌های حاصل از تأدیبات صلاحیه، برهانی نیستند و از یقینات قلمداد نمی‌شوند، ولی آن‌ها را فوق مضمون‌ات می‌شمارد، در تبیین کلام ایشان دو تفسیر احتمالی وجود دارد: ۱. تفسیر اول مطابق بیان فوق معتقد است که اصطلاحات ایشان اصطلاحات غیرمشهور است، منظور از یقینات، بدیهیات و منظور از مشهورات بالمعنی الاخص، مشهورات غیرضروری است (همان، ص ۳۱۵ و ۳۱۶) و منظور از برهان، استدلالی است که از مقدمات بدیهی تشکیل می‌شود. بنابراین، محقق اصفهانی معتقد است که برای حسن عدل و قبح ظلم که موافق

توافق عقلاست، برهان بدیهی نمی‌توان اقامه کرد، ولی می‌توان برهان نظری - با اصطلاح مشهور - اقامه کرد و نام این استنتاج نظری را جدل می‌نامد.

دلیل اینکه محقق اصفهانی اصطلاح یقینیات را به معنای یقینیات به معنای اخص - ضروری - قصد کرده، این است که اولاً زمانی که ایشان می‌خواهد برهانی و یقینی بودن قضیه‌ای را ثابت کند، ضروری بودن آن را نفی می‌کند، نه نظری بودن آن را (همان، ص ۴۳-۴۲). این مطلب دال بر این است که ایشان یقینی را به معنای ضروری می‌داند. ثانیاً ایشان قضایای اخلاقی مانند «عدالت خوب است» را فوق‌مظنونات، بلکه مفید تصدیق جازم می‌داند، ولی این‌گونه قضایا را از یقینیات و ضروریات نمی‌شمارد (همان، ص ۳۱۵)؛ بنابراین، صورت استدلال فوق در نظریه محقق اصفهانی به شرح ذیل است: الف. قضایای فوق‌مظنونات و مفید تصدیق جازم دو دسته‌اند؛ بدیهی و نظری؛ ب. گزاره‌های اخلاقی، فوق‌مظنون و مفید تصدیق جازم‌اند ولی یقینی نیستند. بنابراین، این گزاره‌ها نظری هستند و گزاره‌های نظری از دایره اصطلاح یقینی خارج‌اند. ثالثاً ایشان تصریح می‌کند که از ضروریات به یقین تعبیر می‌شود. عبارت ایشان چنین است:

و البرهانیات الضرورية أنّها أی الضروریات تُفید تصدیقا جازما مع المطابقة لِمَا فی الواقع و هو المُعَبَّرُ عنه بالحقّ و اليقین (همان، ص ۳۱۶).

بنابراین، منظور ایشان از یقینیات؛ بدیهیات و ضروریات است و مقصود ایشان از برهان، استدلالی است که از ضروریات تشکیل شده باشد و مقدماتی را که به بدیهیات ختم شود برهان نمی‌داند، بلکه فوق‌مظنونات و غیر یقینی می‌داند.

مشهورات در کلام محقق اصفهانی نیز دو قسم هستند؛ مشهورات به معنای اعم و مشهورات به معنای اخص. مشهورات به معنای اعم دو دسته قضایا را دربرمی‌گیرند. دسته اول قضایایی هستند که علاوه بر اینکه در میان همگان شهرت دارند، بدیهی نیز باشند؛ مانند قضایای «واجبات القبول» که این قضایا از جهتی حق - یعنی مطابق با واقع - و بدیهی‌اند که دال بر یقینی و ضروری بودن آنهاست و از جهتی دیگر مشهورند (همان، ص ۳۱۵). دسته دوم قضایایی هستند که بدیهی نیستند و غیر از مطابقت با آرای عقلا، واقعیتی نیز ندارند. ایشان قسم دوم از مشهورات به معنای اعم را مشهورات به معنای اخص می‌نامد. با توجه به بیان فوق، مشهورات به معنای اخص بدیهی نیستند ولی ممکن است این‌گونه مشهورات بتوانند به بدیهی ختم شوند. به همین دلیل ایشان برخی مشهورات مانند «عدالت خوب است» را فوق‌مظنونات می‌شمارد (اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۲،

ص ۳۱۵)؛ ولی زمانی که شهرت آن مشهورات مطرح می‌شود، ختم به بداهتشان مورد توجه نیست.

احتمال دوم این است که محقق اصفهانی، اصطلاحات را تغییر نداده است، بلکه می‌خواهد بگوید، جمله‌های اخلاقی بر پایه استدلال شکل می‌گیرند ولی ارتباط این استدلال و احکام اخلاقی از طریق اعتبار قطع می‌شود، بنابراین، پایه این احکام یقینی است، ولی اگر این احکام، نتیجه یک استنتاج قرار گیرند، آن استنتاج جدل محسوب می‌شود، نه برهان؛ زیرا بر اساس فرضیه‌هایی، این استنتاج شکل می‌گیرد که بنای عقلا، آن فرضیات را اعتبار کرده‌اند و استنتاجی که بر پایه مفروضات شکل گیرد، برهان نیست و جدل به‌شمار می‌آید. اگر چه این تفسیر موافق با بیان اصطلاحات در نظر مشهور است، ولی به نظر می‌رسد که به دلایل ذیل صحیح نباشد.

اولاً دلیل یقینی وجود دارد که محقق اصفهانی اصطلاحات را در معنای مشهور به کار نبرده است، مانند اینکه برای اثبات یقینی نبودن تأدیبات صلاحیه، بدیهی بودن آن را رد می‌کند و ... که در احتمال قبل به آن پرداخته شد. کلام ایشان در بیان چیستی برهان، چنین است:

أن أمثال هذه القضايا ليست من القضايا البرهانية في نفسها، و أنها في قبالتها، و نريدك هنا أن المعتبر عند أهل الميزان في المواد الأولية للقضايا البرهانية المنحصرة تلك المواد في الضروريات السّت مطابقتها للواقع و نفس الامر، و المعتبر في القضايا المشهورة و الآراء المحمودة مطابقتها لما عليه آراء العقلاء، حيث لا واقع لها غير توافق الآراء عليها (همان، ص ۳۱۱).

ثانياً هر استدلالی که بر فرضیه استوار شود، جدل غیربرهانی نیست، بلکه گاهی برخی استدلال‌ها مانند برهان خلف از فرضیه استفاده می‌کنند و برهان نامیده می‌شود. ثالثاً نتیجه جدلی که برهانی - مطابق اصطلاح مشهور - نباشد، مفید تصدیق جازم نخواهد بود و تنها برهان - اعم از اینکه مقدماتش بدیهی و نظری باشند - است که مفید تصدیق جازم است و محقق اصفهانی تأدیبات صلاحیه را مفید تصدیق جازم می‌داند. کلام ایشان چنین است:

لا يخفى عليك: أن عدم كون هذا القسم من المشهورات من الضروريات لا يوجب دخولها في المظنونات، كيف و المظنونات يقابلها في التقسيم، بل الفرق بين هذه المشهورات المتوافقة عليها آراء العقلاء و البرهائيات الضرورية أنها أي الضروريات تفيد تصديقاً جازماً مع المطابقة لما في الواقع و هو المعبر عنه بالحق و اليقين، بخلاف هذا القسم من المشهورات

فأنها تفيد تصديقاً جازماً و لا يعتبره مطابقتها لما في الواقع بل يعبر مطابقتها لتوافق آراء العقلاء، فافهم و لا تغفل (همان، ص ۳۱۵).

اشکال: حذف معنای «ایجاد انگیزه» از معنای «باید»

محقق اصفهانی در ارتباط برخی صور «باید» و «هست» به هم معنا بودن آن صور معتقد شده است مانند هم معنایی «عدالت داشتن خوب است» و «باید عدالت داشت». ایشان با این تبیین، معنای «ایجاد انگیزه» را از معنای «باید» حذف کرده است. محقق اصفهانی برای اعتقاد خود دلیل می آورد که حکم عقل و بنای عقلا نمی تواند منشأ «الزام» باشد؛ پس «الزام» در معنای «باید» وجود ندارد. اما این پرسش باقی می ماند که آیا نیافتن منشأ «الزام» دلیل بر نفی «الزام» می شود؟ مسلماً پاسخ منفی است زیرا نیافتن، دلیل بر نبودن نیست. به عبارت دیگر بحث معنای «باید» بعد از محقق شدن «الزام» است و با نیافتن منشأ الزام، نمی توان وجود الزام را نفی کرد.

نتیجه

منظور از مسئله باید و هست این است که گاهی از جملات حاوی «هست»، نتیجه ای حاوی «باید» اتخاذ می شود یا برعکس آن؛ مانند اینکه زید به فرزند خود می گوید: «من تشنه ام»، «تشنگی من با یک لیوان رفع می شود»، «خودم قدرت آوردن آن لیوان آب را ندارم»، «هر شخصی برای من یک لیوان آب بیاورد، مرا خوشحال می کند» و ... همه جمله های فوق حاوی «هست» می باشند، آیا ما نتیجه می گیریم که «پس باید فرزند زید برای او یک لیوان آب بیاورد»؟ نتیجه ای که حاوی «باید» است از مقدمات فوق که حاوی «هست» هستند، اخذ شده است، اما به طور قطع از جمله های حاوی «هست» نمی توان جمله حاوی «باید» را نتیجه گرفت؛ زیرا هرگز از بوته هندوانه، خربزه نمی روید.

برخی برای دفع مشکل، معتقد شده اند که مقدمه حاوی «باید» - مانند اینکه «باید پدر زید را خوشحال کرد - در بین جمله های فوق مطوی است و نتیجه حاوی «باید» از مجموع جمله های حاوی «هست» و حاوی «باید» اخذ می شود. از آنجایی که عرف در صحبت کردن به دلیل روشن بودن مطلب و زود به نتیجه رسیدن، بسیاری از مقدمات را حذف می کند، مقدمه حاوی «باید» در اینجا نیز حذف شده است به عبارت دیگر مسئله باید و هست را به مسئله باید و باید تحویل می برند. برخی دیگر جمله حاوی «باید» را معنای خبری کرده و مسئله باید و هست را به مسئله هست و هست تحویل برده اند.

محقق اصفهانی راه حل دوم را انتخاب کرده است و مسئله باید و هست را به مسئله هست و هست تحویل برده است. ایشان در تبیین ارتباط جمله حاوی «باید» اخلاقی و «هست» اخلاقی که در معانی باید و هست توضیح داده شد، به هم معنایی میان این صور معتقد شده است. بدین صورت که چطور می توان از «عدالت داشتن خوب است» نتیجه گرفت که «باید عدالت داشت». محقق اصفهانی معتقد است این دو جمله هم معنا هستند و معنای هر دو این است که «انسان عادل مستحق مدح است». با این نظریه مشخص می شود که برخی صور مطرح در مسئله باید و هست استنتاجی نیستند بلکه هم معنا هستند. مانند اینکه دو کلمه مترادف را در یک جمله به کار بریم؛ به عنوان مثال «زید بشر است» با «زید انسان است» هم معناست.

ایشان در برخی صور دیگر این مسئله - رابطه «باید اخلاقی» و «هست غیر اخلاقی» به استنتاجی بودن آن اذعان داشت و استنتاج آن را جدلی می شمارد؛ اما منظور محقق اصفهانی از جدل، برهان نزد مشهور منطق دانان است که از مقدمات غیر بدیهی تشکیل شده باشد. از عبارات محقق اصفهانی می توان فهمید که اصطلاحات به کار رفته در عبارات ایشان غیر از اصطلاحات مشهور میان منطق دانان است. به همین دلیل سبب شده است که برخی مفسران، جمله های اخلاقی را در نظر ایشان یقینی به معنای مفید تصدیق جازم ندانند، در حالی که ایشان یقین را به معنای ضروری و بدیهی می داند و در جمله های اخلاقی این معنا از یقین را نفی می کند اما این جمله ها را مفید تصدیق جازم و نظری می داند.

محقق اصفهانی برای جزمی و نامتغیر دانستن جمله های اخلاقی تبیین محکمی ارائه کرده است اما به نظر می رسد با معنایی ناقص از باید اخلاقی - که الزام از آن نفی شده - نتوانسته است برهان پذیری تمام جمله های اخلاقی را تبیین نماید. به نظر می رسد معنای «باید اخلاقی»، ضرورت بالقیاس باشد که برخی اندیشمندان به آن پرداخته اند (مصباح یزدی، ص ۵۹ و ۶۰) و ذیل بحث معناشناسی «الزام اخلاقی» به آن پرداخته می شود.

یادداشت‌ها

۱. امکان بحث از این اصطلاح وجود دارد و بحث آن بی‌فایده نخواهد بود؛ مانند اینکه آیا استدلال‌های ذیل صحیح است یا نه؟ استنتاج جمله «عدالت داشتن خوب است» از «باید عدالت داشت» یا برعکس آن؛ در این بحث منظور از «باید»، جمله‌های الزامی است.
۲. استحقاق مدح شخصی داشتن یعنی اگر فردی مانند علی را به علت عدالت داشتنش مدح می‌کنم به دلیل این است که از عدالت داشتن او به من نفعی رسیده و مرا خوشحال کرده است، اگر به من نفعی نمی‌رساند، چه بسا مدح نمی‌کردم. پس مدح و ذم حاصل از خوشحالی و تنفر شخصی با علم حضوری قابل درک است و قضیه حاصل از آن در زمره وجدانیات به‌شمار می‌آید، ولی این معیار در ارزیابی اخلاقی مفید نیست، زیرا مدح کردن به سبب شادی درونی حاصل از نفع شخصی است که با معیار ارزیابی اسلامی سازگار نیست، بلکه بهتر است گفته شود که شادی درونی یا نفرت درونی، حاصل از احساسات انسانی است ولی در معیار ارزیابی افعال اخلاقی، حکم عقلانی و به نظر محقق اصفهانی حکم عقلایی که از عقل نشأت می‌گیرد، مؤثر است.
۳. عقلایی به معنای اینکه این استحقاق برآمده از خوشحالی یا تنفر شخصی نباشد، بلکه برآمده از نظر عاقلان است که با تکیه بر عقل، آن را درک می‌کنند.

منابع:

- احمدی، حسین، "فلسفه اخلاق محقق اصفهانی؛ شناخت گرا یا ناشناخت گرا؟"، *جاویدان خرد*، شماره ۲۵، بهار و تابستان و ۱۳۹۳، ص ۲۵ تا ۲۸.
- جوادی آملی، عبدالله، *مبایده اخلاق در قرآن*، محقق: سید حسین شفیعی، ج ۶، قم، اسراء، ۱۳۸۷.
- جوادی، محسن، *مسئله باید و هست*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۵.
- غروی اصفهانی، محمدحسین، *نهایة‌الدرایة فی شرح الکفایة*، ج ۲، قم، انتشارات سیدالشهداء، ۱۳۷۴.
- _____، *بحوث فی الاصول*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ق.
- سبحانی، جعفر، "فطرت پایگاه ارزش‌های اخلاقی"، *کلام*، شماره ۳۰، تابستان و ۱۳۷۸، ص ۱۷ تا ۱۷.
- مصباح، مجتبی، *بنیاد اخلاق*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲.
- مصباح‌یزدی، محمدتقی، *فلسفه اخلاق*، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۸۱.

مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۱۳، چ ۶، تهران، صدرا، ۱۳۸۰.
معلمی، حسن، مبانی اخلاق در فلسفه غرب و فلسفه اسلامی، قم، مرکز نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، ۱۳۸۰.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی